t.me/DaneshSad

۳-دربارهٔ ارتباط معنایی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

در ره عشـق وطن از سر جان خاسته ایم تـا در این ره چـه کنـد همت مردانه ما رهی معیّری

هر دو به وطن دوستی و فدای جان در راه حفظ کشور اشاره دارند.

٤-شاعر در بیت زیر، چه صحنه ای از نبرد را وصف می‌کند؟

ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت دو چنـدان می شکفت و برگ می کرد

انبوهی سپاه مغولان- لشکر مغول آنقدر زیاد بودند که هرچه می‌کُشت، دو برابرِ آن افراد،به جنگ او می‌آمدند.

گنج حکمت: چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عز و جل آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده اند، مگر سرو را که ثمره ای ندارد. درین چه حکمت است؟»گفت: «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود، و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان».

به آنچه می گـذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

گلستان - سعدی

قلمرو زبانی: «را» در جمله اول: حرف اضافه (از)/ نامور: معروف/ برومند: بارآور، میوه دار/ گرت ز دست: «ت»: مضاف‌الیه (اگر از دست تو)/ ورت ز دست: «ت»: مضاف‌الیه (اگر از دست تو)

قلمرو ادبی: سرو: نماد آزادگی/ وجود وعدم: تضاد/ دل دادن: کنایه از وابستگی/ دست: مجاز از توانایی/ تشبیه:«چو نخل باش کریم»/ تشبیه:«چو سرو باش آزاد»./ از دست برآمدن: کنایه از توانستن/ نخل: نماد بخشندگی

قلمرو فکری: از حکیمی پرسیدند: «خدا درختان زیادی آفریده که بزرگ و مشهورند، اما هیچ‌کدام را آزاد نمی‌نامند، جز درخت سرو را؛ آن هم در حالی که میوه‌ای ندارد. دلیلش چیست؟ حکیم گفت: «هر درختی میوه‌ای دارد که وقتی[آن میوه] برسد، درخت شاداب می‌شود و وقتی تمام شود، پژمرده می‌گردد. اما سرو چنین نیست؛ همیشه سبز و تازه است و این ویژگی آزادگان است.

معنی ابیات: ۱-به چیزی که دوام ندارد و گذراست دل نبند، رود دجله بعد از مرگ خلیفه هم از بغداد خواهد گذشت. ۲- اگر توانش را داری، مانند نخل بخشنده باشد و اگر توانش را نداری، مانند سرو آزاده باش.

درس پنجم: آغازگری تنها (بررسی بخشی از جملات و کنایات)

شاه آینده ایران باید ضمن اداره آن سرزمین بزرگ، در کوره تحولات آذربایجان و کارزارهای شمال آن آبدیده‌تر می‌شد.

قلمرو زبانی: متن واژه‌ها: کارزار: جنگ و نبرد

نکات دستوری: شاه: نهاد/ آینده: صفت فاعلی/ ایران: مضاف‌الیه/ باید: قید/ ضمن: حرف اضافه/ اداره: متمم/ آن: صفت صفت مضاف الیه/ سرزمین: مضاف‌الیه/ بزرگ: صفت/ در: حرف اضافه/ کوره: متمم/ تحولات: مضاف‌الیه/ آذربایجان:

t.me/DaneshSad

مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ کارزارهای: معطوف به متمم/ شمال: مضاف‌الیه/ آن: مضاف‌الیه/ آبدیده تر: مسند/ می شد: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: آبدیده شدن: کنایه از با تجربه شدن، پختگی/ کوره تحولات: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: پادشاه آینده ایران باید علاوه بر اداره شهر بزرگ [تبریز]، در حوادث و جنگ‌های آذربایجان و شمال آن تجربه و پختگی بیشتری پیدا می کرد.

او در چشم های درشت، سیاه و گیرای عباس میرزا، یک جهان معنی و کشش می دید و در امتداد نگاه متفکرش، افق های روشن تدبیر ملک و رعیت‌پروری را می خواند.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: افق:کرانه، کران، چشم انداز، دورنما، ج آفاق /تدبیر: چاره اندیشی، چاره‌گری/ تدبیر مُلک: حکومت‌داری/ مُلک: پادشاهی/ رعیت پروری: مردم داری

نکات دستوری: او: نهاد/ در: حرف اضافه/ چشم ها: متمم/ درشت: صفت/ سیاه : معطوف به صفت/ گیرا (صفت فاعلی) : معطوف به صفت/ عباس: مضاف‌الیه/ میرزا: شاخص/ یک: صفت شمارشی/ جهان: ممیز/ معنی: مفعول/ و: حرف عطف/ کشش: معطوف به مفعول/ می‌دید: ماضی استمراری/ و: حرف ربط هم‌پایه ساز/ در: حرف اضافه/ امتداد: متمم/ نگاه: مضاف‌الیه/ متفکر: صفت/ ش: مضاف‌الیه/ افق‌های: مفعول/ روشن: صفت/ تدبیر: مضاف‌الیه/ مُلک: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ رعیت‌پروری: مضاف‌الیه/ می‌خواند: ماضی استمراری

قلمرو ادبی : افق تدبیر، افق رعیت پروری: اضافه تشبیهی (اضافه استعاری هم می توان گرفت با این استدلال که می توان تدبیر به سرزمین تشبیه شده است که افق دارد.)/ امتداد نگاه: اضافه استعاری

قلمرو فکری:در چشم‌های بزرگ و جذاب عباس‌میرزا، معنای عمیق و جذابیتی ویژه دیده می‌شد و در نگاه اندیشمندانه‌اش، آینده‌ای روشن برای اداره کشور و رسیدگی به مردم دیده می‌شد.

افزون بر یک قرن بود که اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی کشور نشسته بود. بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت‌وتاز و کشتار ساخته بودند.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: افزون بر یک قرن: گروه مسندی ← (افزون: مسند، بر: حرف اضافه، یک: صفت شمارشی، قرن: متمم)/ بود: فعل اسنادی(نهاد فعل، کل جمله بعد از «که» است)/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ اختلافات: نهاد/ جنگ ها: معطوف به نهاد/ داخلی: صفت/ مثل: حرف اضافه/ کارد: متمم/ بر: حرف اضافه/ پهلوی: متمم/ کشور: مضاف‌الیه/ نشسته بود: ماضی بعید/ بزرگان: نهاد/ طوایف: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ فرماندهان: معطوف به نهاد/ سپاه: مضاف‌الیه نهاد/ برای: حرف اضافه/ کسب: متمم/ تاج: مضاف‌الیه/ شاهی: صفت نسبی/ و: حرف ربط هم‌پایه ساز/ رسیدن: معطوف به متمم/ حکومت: متمم اسم/ ولایات: مضاف‌الیه/ به جان هم افتاده [بودند]: فعل مرکب/ حذف فعل«بودند» به قرینه لفظی/ کشور: مفعول/ میدان: مسند/ تاخت و تاز: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ کشتار: مضاف‌الیه/ ساخته بودند: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی ...:تشبیه/ پهلوی کشور: اضافه استعاری(تشخیص)/ به جان هم افتادن:کنایه از درگیر شدن/کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار ساخته بودند: تشبیه/ تاج : مجاز از قدرت

قلمرو فکری: بیش از صد سال بود که جنگ‌ها و درگیری‌های داخلی، برای کشور دردسرساز و رنج آور شده است.

t.me/DaneshSad

سران طوایف و فرماندهان برای به‌دست آوردن قدرت پادشاهی و حکومت شهرها با هم درگیر می‌شدند و ایران را به میدان جنگ و کشتار تبدیل کرده بودند.

کشور ایران نیز که در لاک سیاست فرسوده خود فرو رفته بود، از پیامدهای این تحولات آسوده نماند و عرصهٔ رقابت قدرت‌ها قرار گرفت.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: کشور: نهاد/ ایران: مضاف‌الیه/ نیز: قید/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ در: حرف اضافه/ لاک: متمم/ سیاست: مضاف‌الیه/ فرسوده: صفت مفعولی/ خود: مضاف الیه/ فرو رفته بود: فعل پیشوندی؛ زمان ماضی بعید/ از: حرف اضافه/ پیامدها: متمم/ این: صفت مضاف الیه/ تحولات: مضاف‌الیه/ آسوده: مسند/ نماند: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم‌پایه ساز/ عرصه: مسند/ رقابت: مضاف‌الیه/ قدرت ها: مضاف‌الیه/ قرار گرفت (در معنای شد): فعل ماضی ساده

قلمرو ادبی: کشور در لاک سیاسی فرورفته بود: استعاره مکنیه / قدرت: مجاز از کشورهای بزرگ و قدرتمند

قلمرو فکری: ایران هم که به سیاست‌های کهنه و فرسوده خود چسبیده بود، از اثرات این حوادث در امان نماند و به میدان رقابت کشورهای بزرگ و قدرتمند تبدیل شد .

اروپا قدم‌های بزرگی در راه علم و ثروت برداشته بود، اما پا به پای این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن رشد نکرد. از آن است که گوییم تیر و کمان با همه خشونت‌ها و زیان‌هایش، دست‌کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توپ و تفنگ بوده است.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: اروپا: نهاد/ بزرگی: صفت/ در: حرف اضافه/ راه: متمم/ علم: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ صنعت: معطوف به مضاف‌الیه/ قدم برداشته بود: ماضی بعید/ اما: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ پا به پای این پیشرفت‌ها: گروه قیدی ← (پابه پا: قید، این: صفت مضاف الیه، پیشرفت ها: مضاف‌الیه)/ اخلاق: مفعول/ علم: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ فن: معطوف به مضاف‌الیه/ رشد نکرد: ماضی ساده/ از آن: گروه متممی در نقش مسند/ است: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ گوییم (می گوییم): مضارع اخباری/ تیر: نهاد/ و: واو عطف/ کمان: معطوف به نهاد/ با: حرف اضافه/ همه: صفت مبهم/ خشونت: متمم/ و: واو عطف/ زیان‌ها: معطوف به متمم/ ش: مضاف‌الیه/ دست کم: قید/ برای: حرف اضافه/ تاریخ: متمم/ انسان: مضاف‌الیه/ کم ضررتر: مسند/ از: حرف اضافه/ توپ: متمم/ و: حرف عطف/ تفنگ: معطوف به متمم/ بوده است: فعل اسنادی، زمان ماضی نقلی

قلمرو ادبی: اروپا: مجاز از کشورهای اروپایی/ قدم برداشتن: اقدام کردن/ پا به پا: کنایه از همراه/ رشدکردن اخلاق: استعاره/ تیر و کمان : مجاز از ابزار آلات جنگی اولیه و قدیمی/ توپ و تفنگ: مجاز از ابزار آلات جنگی جدید و پیشرفته

قلمرو فکری: اروپا در علم و ثروت خیلی پیشرفت کرده بود، اما اخلاق و انسانیت آنها به همان اندازه رشد نکرد. به همین دلیل گفته می‌شود که تیر و کمان با همه خشونتش، برای تاریخ بشر کمتر از توپ و تفنگ زیان داشته است.

(مفهوم: سلاح های جدید که محصول علم و پیشرفت است، قدرت کشتار بسیار بیشتری نسبت به سلاح های قدیم دارند.)

روح او به حکومت بر دل‌ها و سلطنت به فرداها می‌اندیشید. طبیعت، او را به الگویی یکسان با دیگر فرمانروایان نبریده بود. خانه‌های گلی کوچه‌پس کوچه‌ای تبریز بخشی از قصر فرمانروایی او بودند.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: طبیعت: روزگار، سرنوشت/ الگو: طرح، مدل ، نمونه

نکات دستوری: روح: نهاد/ او: مضاف‌الیه/ به: حرف اضافه/ حکومت: متمم/ بر: حرف اضافه/ دل‌ها: متمم/ و: حرف عطف/

t.me/DaneshSad

سلطنت: معطوف به متمم (حکومت)/ به: حرف اضافه/ فرداها: متمم/ می اندیشید: فعل ماضی استمراری/ طبیعت: نهاد/ او: مفعول/ او: مفعول/ به: حرف اضافه/ الگوی: متمم/ یکسان: صفت/ با: حرف اضافه/ دیگر: صفت مبهم/ فرمانروایان: متمم/ نبریده بود: زمان ماضی بعید/ خانه ها: نهاد/ گِلی: صفت نسبی/ کوچه پس کوچه: مضاف‌الیه/ تبریز: مضاف‌الیه/ بخشی از فرمانروایی او: گروه مسندی ← (بخشی : مسند، از: حرف اضافه، قصر: متمم، فرمانروایی: مضاف‌الیه، او: مضاف‌الیه، بودند: فعل اسنادی)

قلمرو ادبی: روح او به حکومت بر دل ...می اندیشد: استعاره(تشخیص)/ فردا: مجاز از آینده/ به الگویی یکسان بریدن: در یک قالب بودن، شبیه هم بودن

قلمرو فکری: عباس میرزا بیشتر به حکومت بر دل مردم و ساختن آینده فکر می‌کرد. روزگار، شخصیت عباس میرزا را مثل دیگر فرمانروایان طراحی نکرده بود.(با دیگر فرمانروایان فرق داشت.) خانه‌های گِلی و ساده (محله‌های فقیر) تبریز برایش مثل کاخ فرمانروایی ارزشمند بودند. (فقیر و غنی برای او یکسان بودند.)

با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در گرجستان و شمال آذربایجان، تنها لُعابی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک‌وار روی دربار افتاده بود.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: التهاب: شعله‌ور شدن و برافروختن؛ مجازاً ناآرامی، بی‌قراری، اضطراب

نکات دستوری: با این همه: قید/ مراسم: نهاد/ آن: صفت مضاف‌الیه/ سال: مضاف‌الیه/ با: حرف اضافه/ رسیدن: متمم/ خبر: مضاف‌الیه/ تحرک: مضاف‌الیه/ روس‌ها: مضاف‌الیه/ در: حرف اضافه/ گرجستان: متمم/ و: واو عطف/ شمال: معطوف به متمم/ آذربایجان: مضاف‌الیه/ تنها: قید/ لعاب به رو داشت: فعل مرکب/ دربار: نهاد/ از: حرف اضافه/ درون: متمم/ در تب و تاب: گروه متمم در نقش مسند/ و: حرف عطف/ التهاب: معطوف به متمم/ بود: فعل اسنادی/ فکر: نهاد/ حمله: مضاف‌الیه/ روس: مضاف‌الیه/ بختک وار: قید/ روی: حرف اضافه/ دربار: متمم/ افتاده بود: فعل ماضی بعید

قلمرو ادبی: لعاب به رو داشتن: کنایه از ظاهری، سطحی و تشریفاتی بودن/ فکر حمله بختک وار... تشبیه / دربار: مجاز از اهل دربار

قلمرو فکری: با این حال، مراسم آن سال وقتی خبر حرکت روس‌ها در گرجستان و شمال آذربایجان رسید، ظاهری و تشریفاتی بود. در واقع دربار پُر از اضطراب و نگرانی بود. فکر حمله روس مثل کابوس اهل دربار را دچار ترس و وحشت کرده بود.

خبرهای تازه از سازمان جنگی و سلاح‌های پیشرفته آن کشور، سایهٔ وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب داشت. روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته بود.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: تحت‌الحمایگی: تحت‌الحمایه بودن؛ ویژگی کشور، سرزمین یا فردی است که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت او درمی‌آید و در عوض امتیازات و اختیاراتی به او می‌دهد. تحت‌الحمایگی یکی از اشکال استعمار و مرحله‌ای قبل از تبدیل کامل به مستعمره است./ توازن: تعادل، برابری

t.me/DaneshSad

نکات دستوری: خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاحهای پیشرفته آن کشور:گروه نهادی← (خبرها: نهاد، تازه: صفت، سازمان: متمم، جنگی: صفت نسبی، و: حرف عطف، سلاح ها: معطوف به متمم، پیشرفته: صفت،آن: صفت مضاف‌الیه، کشور: مضاف‌الیه)/ سایه: مفعول/ وحشت: مضاف‌الیه/ وجود: متمم/ ش: مضاف‌الیه/ انداخته بود: ماضی بعید/ اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت الحمایگی آن:گروه نهادی:← (اتحاد: نهاد، حاکم: مضاف‌الیه، گرجستان: مضاف‌الیه، روسیه: متمم، و: واو عطف/ رفتن: معطوف به نهاد، تحت الحمایگی: متمم، آن: مضاف‌الیه)/ بریده شدن: مسند/ و: حرف عطف/ از دست‌رفتن محض یک منطقه از ایران: معطوف به مسند ←(از دست رفتن: مسند محض: مضاف‌الیه، یک : صفت مضاف‌الیه، منطقه: مضاف‌الیه، ایران: متمم)/ نبود: فعل اسنادی/ نشان: مفعول/ به هم خوردن: متمم (به هم خوردن: یک واژه است) توازن: مضاف‌الیه/ قوای: مضاف‌الیه/ دو: صفت مضاف‌الیه/ کشور: مضاف‌الیه/ همسایه: صفت مضاف‌الیه/ و [نشان: معطوف محذوف]/ [از: محذوف] برتری: متمم/ و : عطف/ چیرگی: معطوف به متمم/ کشور: مضاف‌الیه/ رقیب: صفت مضاف‌الیه/ داشت: فعل/ روسیه: نهاد/ آذربایجان: متمم/ چشم طمع دوخته بود: فعل مرکب – ماضی بعید

قلمرو ادبی: سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود: کنایه از ترس شدیدی وجودش را فراگرفته بود.(سایه وحشت: اضافه تشبیهی)/ از دست رفتن: کنایه از جدا شدن/ چشم طمع داشتن : در اینجا؛ یعنی، آرزوی تصرف و به دست آوردن آن

قلمرو فکری: خبرها درباره ارتش و سلاح‌های پیشرفته روسیه، ترس زیادی ایجاد کرده بود. اینکه حاکم گرجستان با روسیه متحد شد و کشورش را تحت حمایت روس‌ها قرار داد، فقط از دست رفتن یک منطقه از ایران نبود، بلکه نشانه برهم خوردن تعادل قدرت بین ایران و روسیه و برتری یافتن روس‌ها بود. روسیه به آذربایجان طمع داشت و قصد تصرف آن داشت.

گنجه از نخستین شهرهایی بود که در معرض حملهٔ دشمن قرار داشت. سپیدهٔ آن روز شهر با نهیب و صفیر توپ و تفنگ روس‌ها باز شد، توده‌های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه‌های شب درآمیختند، کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد، اینک بستر فوران خشم و آز دشمن شده بود.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: نهیب: فریاد بلند، به‌ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن/ صفیر: صدای بلند و تیز

نکات دستوری: گنجه: نهاد/ نخستین: صفت شمارشی/ شهرها: متمم/ از نخستین شهرها: گروه متمم در نقش مسند/ بود: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ در معرض: حرف اضافه/ حمله: متمم/ دشمن: مضاف‌الیه/ قرارداشت: فعل/ سپیده: نهاد/ آن: صفت مضاف‌الیه/ روز: مضاف‌الیه/ شهر: مضاف‌الیه/ نهیب: متمم/ و: حرف عطف/ صفیر: معطوف به متمم/ توپ: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ تفنگ: معطوف به مضاف‌الیه/ روس ها: مضاف‌الیه/ باز: مسند/ شد: فعل اسنادی/ توده‌ها: نهاد / دود: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ آتش: معطوف به مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ گرد وغبار: معطوف به مضاف‌الیه/ با: حرف اضافه/ آخرین: صفت شمارشی/ حلقه ها: متمم/ شب: مضاف‌الیه/ درآمیختند: فعل پیشوندی/ کسی: نهاد/ شکفتن: مفعول/ صبح: مضاف‌الیه/ چنین: صفت اشاره (چنین صبحی)/ باور نداشت: فعل مرکب/ شهر: نهاد/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ داشت آماده می‌کرد: ماضی مستمر/ خود: مفعول/ استقبال: متمم/ بهار: متمم/ آماده می‌کرد: فعل مرکب/ اینک: قید/ بستر: مسند/ فوران: مضاف‌الیه/ خشم: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ آز: معطوف به مضاف‌الیه/ دشمن: مضاف‌الیه/ شده بود: فعل اسنادی

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: نهیب توپ و تفنگ: اضافه استعاری(تشخیص) / شکفتن صبح: اضافه استعاری / شهر: مجاز از مردم شهر/ به استقبال رفتن شهر: تشخیص/ فوران خشم و آز: اضافه استعاری

قلمرو فکری: شهر گنجه اولین شهری بود که روس‌ها به آن حمله کردند. صبح آن روز شهر با صدای بلند و ترسناک توپ و تفنگ روس‌ها آغاز شد. دود و آتش با تاریکی شب آمیخته بود و هیچ‌کس باور نمی‌کرد صبح، چنین خونینی آغاز شود. شهری که آماده استقبال از بهار بود، حالا میدان و جولانگاه خشم و حرص و طمع دشمن شده بود.

دشمن با بار خفتی بر دوش، وامانده ماندن و رفتن شده بود تا این که یکی از شب‌ها با خیانت چند تن از شهروندان، راه برجی به روی محاصره‌گران باز شد و به دنبال آن، روس‌ها مثل مور و ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند. مردم با سنگ‌پاره، چوبدستی و ابزار دهقانی در برابر متجاوزان ایستادند و سینه‌ها را سپر گلوله‌های آتشین ساختند.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: دشمن: نهاد/ بار: متمم/ خفت: مضاف‌الیه/ دوش: متمم/ وامانده: مسند/ ماندن: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ رفتن: مضاف‌الیه/ شده بود: فعل اسنادی/تا اینکه: حرف ربط وابسته‌ساز/ یکی از شب‌ها: قید/ خیانت: متمم/ چند: صفت مبهم/تن: مضاف‌الیه / شهروندان: متمم/ راه : نهاد/ برج: مضاف‌الیه/ به روی: حرف اضافه/ محاصره‌گران: متمم / باز: مسند/ شد: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم‌پایه ساز/ به دنبال آن: گروه قیدی/ روس‌ها: نهاد/ مثل: حرف اضافه/ مور: متمم/ و: واو عطف/ ملخ: معطوف به متمم/ پهنه: متمم/ شهر: مضاف‌الیه/ پراکنده: مسند/ شدند: فعل اسنادی/ مردم: نهاد/ سنگ‌پاره: متمم/ چوبدستی: معطوف به متمم/ ابزار: معطوف به متمم/ دهقانی: صفت نسبی/ در برابر: حرف اضافه/ متجاوزان: متمم/ ایستادند: ماضی ساده/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ سینه‌ها : مفعول/ سپر: مسند/ گلوله‌ها: مضاف‌الیه/ آتشین: صفت نسبی/ ساختند: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: بار خفت: اضافه تشبیهی بار خفت بر دوش کشیدن: نهایت ذلت / مثل مور و ملخ: تشبیه و کنایه از بسیار زیاد / سینه سپر کردن: کنایه از مقاومت و ایثار جان در راه هدف/ متجاوزان : مجاز از نیروهای روس

قلمرو فکری: دشمن در ادامه جنگ، بین ماندن یا عقب‌نشینی سردرگم بود. اما یک شب چند نفر از مردم شهر خیانت کردند و راه یکی از برج‌ها را به روی روس‌ها باز کردند. در نتیجه روس‌ها مثل مور و ملخ در شهر پخش شدند. مردم عادی هم با سنگ، چوب و ابزار کشاورزی در برابر آنها ایستادند و سینه‌هایشان را سپر گلوله کردند. (تا پای جان مقاومت کردند.)

صبح حرکت فرا رسید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره‌های درهم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب‌ها، با آهنگ شیپورها و طبل‌های جنگی درمی‌آمیخت.

قلمرو زبانی: متن واژه‌ها: زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک دارای دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند.

نکات دستوری: صبح: نهاد/حرکت: مضاف‌الیه/ فرارسید: فعل پیشوندی/ گرد و غبار: نهاد/ سپاهیان: مضاف‌الیه/ آسمان: مفعول/ تبریز: مضاف‌الیه/ فرا گرفته بود: ماضی بعید/ صداها: نهاد/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ نعره‌ها: معطوف به نهاد/ درهم: صفت/ شترها: مضاف‌الیه/ حامل: صفت/ زنبورک: مضاف‌الیه/ قاطرها: معطوف به نهاد/ بارکش: صفت فاعلی (بارکشنده)/

t.me/DaneshSad

و: حرف عطف / اسب‌ها: معطوف به نهاد/ آهنگ: متمم/ شیپورها: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ طبل‌ها: معطوف به متمم/ جنگی: صفت نسبی/ درمی‌آمیخت: فعل پیشوندی

قلمرو ادبی: غبار سپاهیان آسمان تبریز را فراگرفته : کنایه از لشکرکشی عظیم

قلمرو فکری: سرانجام روز حرکت سپاه فرا رسید. غبار لشکریان، آسمان تبریز را پر کرده بود. صدای شترها، قاطرها و اسب‌ها با فریادها و آهنگ شیپور و طبل‌های جنگی در هم آمیخته بود.

شور جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره می‌کشید. چهره‌هایی که از خبر حملهٔ روس در هم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شگفته می‌شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه‌پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل از ناظران می‌برد.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: معبد: پرستشگاه، محل عبادت/ تنوره کشیدن: در حال چرخیدن به هوا رفتن

نکات دستوری: شور: نهاد/ جنگ: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ دفاع: معطوف به مضاف‌الیه/ دل‌ها: متمم/ تنوره می‌کشید: فعل/ چهره ها: نهاد/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ خبر: متمم/ حمله: مضاف‌الیه/ روس: مضاف‌الیه/ چهره درهم رفته بود: فعل مرکب/ تماشا: متمم/ شکوه: مضاف‌الیه/ سپاه: مضاف‌الیه/ شکفته: مسند/ می شد: فعل اسنادی / عباس میرزا : نهاد/ (میرزا: شاخص) / پیشاپیش : قید/ سپاه: مضاف‌الیه/ سوار بر اسبی کوه پیکر و چابک: گروه قید←سوار: قید، اسب: متمم،کوه پیکر: صفت/ و: حرف عطف/ چابک: معطوف به صفت/ همچون: حرف اضافه / معبد: متمم/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/

بر فراز: حرف اضافه/ تپه : متمم/ جلوه‌گری: مفعول/ کند: فعل/ ناظران: متمم/ دل می بُرد: ماضی استمراری

قلمرو ادبی: تنوره کشیدن شور جنگ : کنایه از شور و شوق و هیجان زیاد/ درهم رفتن چهره: کنایه از ناراحتی و غمگین شدن / شکفته شدن چهره: اضافه استعاری، کنایه از شادمانی / اسبی کوه پیکر: تشبیه و کنایه از عظیم الجثه/ چابک همچون معبدی...: تشبیه/ دل بردن: کنایه از علاقمند کردن

قلمرو فکری: شوق جنگ و دفاع در دل مردم رو به فزونی بود. افرادی که از شنیدن خبر حمله روس گرفته و غمگین بودند، با دیدن عظمت لشکر ایران شاد شدند. عباس میرزا جلوتر از همه، بر اسبی بزرگ و چابک، سوار بود و مثل معبدی که روی تپه می‌درخشد، چشم همه را خیره می‌کرد.

فرمانده سپاه ایران، لشکرش را پیش از موعد پیش‌بینی شده، به کرانه‌های رود ارس رساند و موج‌های سنگین و افسارگسیختهٔ رود را رام خود کرد...

سرانجام دفتر جنگ به نفع روس‌ها بسته شد.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: موعد: هنگام، زمان

نکات دستوری: فرمانده: نهاد/ سپاه: مضاف‌الیه/ ایران: مضاف‌الیه/ لشکر: مفعول/ ش: مضاف‌الیه/ پیش از: حرف اضافه/ موعد: متمم/ پیش‌بینی‌شده: صفت مفعولی/ به: حرف اضافه/ کرانه‌ها: متمم/ رود: مضاف‌الیه/ ارس: مضاف‌الیه/ رساند: فعل ماضی/ و: حرف ربط هم‌پایه ساز/ موج‌ها: مفعول/ سنگین: صفت نسبی/ و: حرف عطف/ افسارگسیخته: معطوف به صفت (صفت مفعولی)/ رود: مضاف‌الیه/ رام: مسند/ خود: مضاف‌الیه/ کرد: فعل اسنادی/... سرانجام: قید/ دفتر: نهاد/ جنگ: مضاف‌الیه/ نفع : متمم/ روس‌ها: مضاف‌الیه/ بسته: مسند/ شد: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: افسار گسیخته: کنایه از رها و شتابان/ موج افسارگسیخته رود را رام خود کرد: استعاره مکنیه/ دفتر جنگ :

t.me/DaneshSad

اضافه تشبیهی / بسته شدن دفتر: کنایه از پایان کار

قلمرو فکری: فرمانده سپاه ایران لشکرش را زودتر از زمان مقرر به کنار رود ارس رساند و توانست از رود خروشان و سخت عبور کند. ... در پایان جنگ به سود روس‌ها تمام شد.

در ایران آن دوران، دو دربار بود، دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر. شاه ایران با پیلهٔ خوشگذرانی‌هایی که دور خویش می‌تَنید، فرصت آشنایی با منطق دوران جدید را نمی‌یافت، حال آنکه عباس میرزا و قائم مقام، درهای تنفس دوران جدید را از دارالسلطنهٔ تبریز به روی ایران باز کرده بودند.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: پیله: پوشش و محافظی که بعضی از حشرات دور خود می سازند/ تنیدن: بافتن

نکات دستوری: در: حرف اضافه/ ایران: متمم/ آن: صفت مضاف‌الیه/ دوران: مضاف‌الیه/ دو: صفت شمارشی/ دربار: نهاد/ بود: غیر اسنادی (وجود داشت)/ دربار بزم: بدل از دو دربار/ و: عطف/ دربار رزم: معطوف به بدل (برخی همکاران، عبارت «دربار بزم و دربار رزم» را دو جمله ساده دانسته اند که افعال آن ها حذف شده‌اند.)/ بزم: نهاد/ پدر: مضاف‌الیه/ فعل «بود» (غیراسنادی) حذف به قرینه لفظی است/ رزم: نهاد/ پسر: مضاف‌الیه/ فعل «بود» (غیراسنادی) حذف به قرینه لفظی است. شاه: نهاد/ ایران: مضاف‌الیه/ پیله: متمم/ خوشگذرانی: مضاف‌الیه/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ [به: محذوف]/ دور: متمم/ خویش: مضاف‌الیه/ می تنید: ماضی استمراری/ فرصت: مفعول/ آشنایی: مضاف‌الیه/ منطق: متمم/ دوران: مضاف‌الیه/ جدید: صفت/ نمی یافت: ماضی استمراری/ عباس میرزا: نهاد/ و: حرف عطف/ قائم مقام: معطوف به نهاد/ درها: مفعول/ تنفس: مضاف‌الیه/ دوران: مضاف‌الیه/ جدید: صفت/ دارالسلطنه: متمم/ تبریز: مضاف‌الیه/ روی: متمم/ ایران: مضاف‌الیه/ باز کرده بود: ماضی بعید

قلمرو ادبی: رزم، بزم: تضاد، جناس اختلافی /پدر و پسر: مراعات نظیر/ تکرار : بزم و رزم/ واج‌آرایی: صامت « ر، ز/ پیله خوشگذرانی: اضافه تشبیهی / شاه ایران با پیلهٔ خوشگذرانی‌هایی که دور خویش می‌تَنید: استعاره مکنیه (مشبه به حذف شده: کِرم)/ درهای تنفس را باز کردن: کنایه از ایجاد موقعیت نو و حیاتی

قلمرو فکری: در آن زمان ایران دو دربار داشت: یکی دربار خوشگذرانی پدر (فتحعلی‌شاه) و دیگری دربار جنگ و تلاش پسر (عباس‌میرزا). شاه سرگرم عیش و شادی بود و فرصت آشنایی با دنیای جدید را نداشت. اما عباس‌میرزا و قائم‌مقام در تبریز زمینه را برای ورود ایران به دنیای نو مهیا کرده بودند.

در ذهن عباس میرزا، تنها معمای اُفت و خیزهای جنگ و شکست‌ها و پیروزی‌ها نبود که حضور سنگینی داشت، تجربهٔ شکست‌ها و مشاهده جهانی ورای جهان کشور خویش، در فراز و نشیب این نبردها گسست بزرگی در اندیشهٔ پویای او به جا گذاشته بود. به باور او حضور در آستانهٔ دوران جدید، در گرو ایجاد فرصت‌های آشنایی با الزامات دنیای جدید بود.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: در: حرف اضافه/ ذهن: متمم/ عباس میرزا: مضاف‌الیه (میرزا: شاخص)/ تنها: قید/ معما: نهاد/ اُفت و خیزها: مضاف‌الیه (واو بین دو واژه، واو میاوند است.)/ جنگ: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ شکست‌ها: معطوف به مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ پیروزی‌ها: معطوف به مضاف‌الیه/ نبود: فعل غیر اسنادی (وجود داشتن)/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ حضور: مفعول/ سنگین: صفت نسبی/ داشت: ماضی ساده/ تجربه: نهاد/ شکست‌ها: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/

t.me/DaneshSad

مشاهده: معطوف به نهاد/ جهان: مضاف‌الیه /[در: حرف اضافه محذوف] ورای: متمم/ جهان: مضاف‌الیه/کشور: مضاف‌الیه/ خویش: مضاف‌الیه/ در: حرف اضافه/ فراز و نشیب: متمم (واو بین دو واژه، واو میاوند است.)/ این: صفت مضاف‌الیه/ نبردها: مضاف‌الیه/ گسست: مفعول/ بزرگی: صفت/ در: حرف اضافه/ اندیشهٔ: متمم/ پویا: صفت/ او: مضاف‌الیه/ به جا گذاشته بود: فعل ماضی بعید/ به: حرف اضافه/ باور: متمم/ او: مضاف‌الیه/ حضور در آستانهٔ دوران جدید:گروه نهادی ← حضور: (نهاد، در: حرف اضافه، آستانه: متمم، دوران: مضاف‌الیه، جدید: صفت) در گرو ایجاد فرصت‌های آشنایی با الزامات دنیای جدید: گروه متممی در نقش مسند← (در: حرف اضافه، گرو: متمم، ایجاد: مضاف‌الیه، فرصت‌ها: مضاف‌الیه، آشنایی: مضاف‌الیه، با: حرف اضافه، الزامات: متمم، دنیا: مضاف‌الیه، جدید: صفت)/ بود: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: حضور سنگین در جایی داشتن :کنایه از ماندن طولانی در جایی که یک نوع حالت تنفر را می رساند./ معمای افت و خیز [جنگ]: اضافه تشبیهی / حضور سنگین: حس‌آمیزی/ ورا: ایهام دارد← ۱- غیر، جز ۲- بالاتر، بهتر/ فراز و نشیب های نبرد: اضافه استعاری (نبرد مثل راهی است که فراز و نشیب دارد.)

قلمرو فکری: در ذهن و خاطر عباس‌میرزا فقط شکست‌ها و پیروزی‌های جنگ سنگینی نمی‌کرد، بلکه تجربه شکست‌ها و دیدن جهانی فراتر از ایران، ناامیدی و تغییر بزرگی در اندیشه او ایجاد کرده بود. او باور داشت ورود به دنیای جدید فقط با فراهم کردن فرصت آشنایی با نیازها و قوانین آن ممکن است.

پیشرفت و تمدن نمی‌تواند یک سویه و تک‌بعدی باشد. افسر و سرباز ما زمانی از مرزهای وطمان خوب پاسداری می‌کنند که فکرشان از جانب ادارهٔ عالمانه و عادلانهٔ ملک، ایمن باشد؛ همان‌گونه که ملت و دولت، زمانی به آسودگی سر به کار خود خواهند داشت، که بدانند ارتش آنها، ابزار و توان شایسته برای پاسداری از مرزها را دارد.

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: پیشرفت: نهاد/ و: واو عطف/ تمدن: معطوف به نهاد/ نمی‌تواند: مضارع اخباری/ [که: حرف ربط محذوف] / یک‌سویه: مسند / و: واو عطف/ تک‌بعدی: معطوف به مسند/ باشد: فعل اسنادی/ افسر: نهاد/ و: واو عطف/ سرباز: معطوف به نهاد/ ما: مضاف‌الیه/ زمانی (وقتی): حرف ربط وابسته‌ساز/ از: حرف اضافه/ مرزها: متمم/ وطن: مضاف الیه/ مان: مضاف‌الیه/ خوب: قید/ پاسداری می‌کنند: فعل مضارع اخباری/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ فکر: نهاد/ شان: مضاف‌الیه / ازجانب: حرف اضافه/ اداره: متمم/ عالمانه: صفت نسبی/ و: حرف ربط هم‌پایه ساز/ عادلانه: معطوف به صفت (صفت نسبی) / مُلک: مضاف‌الیه/ ایمن: مسند/ باشد: فعل اسنادی/ همان‌گونه که: حرف ربط وابسته‌ساز/ ملت: نهاد/ و: واو عطف/ دولت: معطوف به نهاد/ زمانی [که]: حرف ربط وابسته‌ساز/ به آسودگی: قید/ سر به کار خود خواهند داشت: فعل مرکب/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ بدانند: مضارع التزامی/ ارتش: نهاد/ آنها: مضاف‌الیه/، ابزار: مفعول/ و: حرف ربط هم‌پایه ساز/ توان: معطوف به مفعول/ شایسته: صفت/ برای: حرف اضافه/ پاسداری: متمم/ مرزها: متمم / دارد: فعل

قلمرو فکری: پیشرفت و تمدن فقط در یک زمینه کافی نیست. سربازان و افسران زمانی خوب از مرزها دفاع می‌کنند که مطمئن باشند کشورشان عادلانه و درست اداره می‌شود. همچنین مردم و دولت وقتی آرامش دارند و کارشان را انجام می‌دهند که بدانند ارتش سلاح و توانایی لازم برای حفاظت از کشور را دارد.

مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می‌زند و خسته‌شان می‌کند.

t.me/DaneshSad

جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رودرروی جبهه‌هاست. لازمهٔ حضور و مبارزه در هر دو، عشق است. با این تفاوت که در جبههٔ بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: مردمی: نهاد/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ به: حرف اضافه/ خانه‌های: متمم/ تاریک: صفت/ و: واو عطف/ بی‌دریچه: معطوف به صفت/ عادت کرده‌اند: فعل مرکب/ از: حرف اضافه/ پنجره‌ها: متمم/ باز: صفت/ و: حرف عطف/ نورگیر: معطوف به صفت/ گریزان : مسند/ هستند: فعل اسنادی/ آخر: قید/ چشم: مفعول/ شان: مضاف‌الیه/ می‌زند: مضارع اخباری/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ خسته: مسند/شان: مفعول/ می کند: فعل اسنادی/ جنگ با افکار پوسیده: گروه نهادی ← (جنگ: نهاد، با: حرف اضافه، افکار: متمم، پوسیده: صفت مفعولی)/ دشوارتر از جنگ رودرروی جبهه‌ها: گروه مسندی ← (دشوارتر: مسند، از: حرف اضافه، جنگ: متمم، رودررو: صفت، جبهه‌ها: مضاف‌الیه)/ است: فعل اسنادی/ لازمه: مسند/ حضور: مضاف‌الیه/ و مبارزه: معطوف به مضاف‌الیه/ در: حرف اضافه/ هر: صفت مبهم/ دو: متمم/ عشق: نهاد/ است: فعل اسنادی/ با این تفاوت که: حرف ربط وابسته‌ساز/ در: حرف اضافه/ جبههٔ: متمم/ بیرون: مضاف‌الیه/ شجاعت: نهاد/ کارسازتر: مسند/ است: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ در: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ یک: متمم/ درایت: نهاد/ مسند و فعل به قرینه لفظی حذف شده‌اند: (کارسازتر است.)

قلمرو ادبی: خانه‌های تاریک و بی دریچه : استعاره از افکار پوسیده و قدیمی/ پنجره های باز و نورگیر: استعاره از افکار نو وپیشرفت و ترقی /چشمشان را می زند :کنایه از بیزاری، خسته شدن/ کارساز بودن :کنایه از موثر بودن/ تشخیص: جنگیدن با افکار/ درایت ، شجاعت: سجع

قلمرو فکری: مردمی که همیشه در خانه‌های تاریک و بدون پنجره (دارای افکار پوسیده و قدیمی)زندگی کرده‌اند، از نور و روشنایی(افکار نو) فرار می‌کنند. چون برایشان آزاردهنده است. (*مفهوم: تغییرعادت ها سخت است.*) جنگیدن با افکار کهنه و عقب‌مانده سخت‌تر از جنگیدن در میدان نبرد است. برای پیروزی در هر دو باید عشق داشت، اما فرقشان این است که در جنگ بیرونی شجاعت لازم است و در جنگ فکری، آگاهی و درایت.

تعدادی از کنایه های درس:

- *برو بازو داشتن*: کنایه از قدرتمند بودن
- *خوش تراش بودن*: کنایه از زیبا اندام
- *سینه فراخ* : مجاز از قوی و نیرومند
- *دست درازی کردن*: کنایه از تجاوز، ظلم و تعدی
- *بر تخت نشستن*: کنایه از پادشاه شدن
- *دست به کاری نمی زد* : کنایه از انجام ندادن کار، اقدان نکردن
- *بی اِذن و خواست او دست به کاری نمی زد*: کنایه از از او پیروی می کرد، بدونِ دستور و اراده او اقدامی انجام نمی داد.
- *باز کردن جای بیشتر در دل*: کنایه ازجلب توجه کردن ، محبوب او شدن، خود را پیش کسی عزیز کردن
- *وامانده رفتن وماندن*: کنایه ازعاجز شدن، شک و دودلی
- *به صف آتش دشمن زدن*: کنایه از حمله های جسورانه و شجاعانه

t.me/DaneshSad

- حماسه ها آفرید: کنایه از رشادت، دلیری کردن
- شمشیر کشیدن: کنایه از جنگیدن.
- جسار و زخمی های روس ها و مردم کنبه، مثل برگ های خزان زده، زمین را پوشانده بود: کنایه از مردم بسیاری کشته شدند.
- شهر عرصه روز محشر را به خاطر می آورد: کنایه از خرابی و کشتار زیاد
- دیری نگذشت پرچم روس ها در خاک آغشته به خون بی گناهان به اهتزاز درآمد: کنایه از تصرف شهر و شهادت مردم بی گناه
- به وجد آوردن: کنایه ازشوق و هیجان ایجاد کردن در کسی
- دلش را استوار می کرد: کنایه از قاطعیت و مصمم شدن
- نگاه دوخته بود: کنایه از منتظر بودن و انتظار کشیدن
- خیره شدن چشم: کنایه از شگفت‌زده شدن
- شوری در جان ها می نهاد: کنایه از ایجاد نشاط و هیجان

بقیه واژه‌های درس پنجم + روخوانی

*اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن
* افراط: از حد درگذشتن، زیاده‌روی؛ مقابل تفریط
* تفریط: کوتاهی کردن در کاری
*جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی
* درایت: آگاهی، دانش، بینش
* زبونی: فرومایگی، درماندگی
*موزون: هماهنگ، خوش‌نوا
*طاقت‌فرسا: توان‌فرسا، سخت و تحمل‌ناپذیر
* غیرت: حمیت، تعصب
*کورسو: نور اندک، روشنایی کم
*مقرر: معلوم، تعیین‌شده
*وجد: سرور، شادمانی، خوشی؛ «به وجد آوردن»: خوشحال کردن.
*چنبره زدن: چنبر زدن، حلقه زدن؛ به صورت خمیده و حلقه‌وار جمع شدن
*خصال: جمعِ خصلت؛ خوی‌ها، خواه نیک باشد یا بد

کارگاه متن پژوهشی درس پنجم

قلمرو زبانی

۱–هم آوای کلمه« صفیر» را بنویسید و آن را در جمله ای به کاربرید.

سفیر(فرستاده) ← سفیر جدید ایران در عراق معرفی شد.

۲–چهار «ترکیب اضافی» که اهمیت املایی داشته باشند، از متن درس انتخاب کنید.

صفیرِ گلوله‌ها- دارالسلطنهٔ تبریز – تحت الحمایگیِ آن – قله‌هایِ قفقاز

t.me/DaneshSad

۳-همان‌طور که می‌دانید، هر گروه اسمی، یک «هسته» دارد که می‌تواند با یک یا چند وابسته پیشین و پسین همراه شود.

*به انواع وابسته‌های پیشین توجه کنید:

صفت پرسشی ← کدام روز

صفت تعجبی ← عجب روزی

صفت اشاره ← آن روز

صفت مبهم ← هر روز

صفت شمارشی اصلی ← یک روز

صفت شمارشی ترتیبی (با پسوند - ُمین) ← دومین روز

صفت عالی ← بهترین روز

اینک با یک نوع دیگر از وابسته های پیشین آشنا می‌شویم:

شاخص: شاخص‌ها لقب ها و عنوان‌هایی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی، بی‌فاصله، در کنار اسم قرار می‌گیرند.

مانند: «امام ، علامه، استاد، آقا، حاجی، خاله، کدخدا، سرلشکر، مهندس و...»

توجه: لقب‌ها و عنوان‌ها گاهی هسته گروه اسمی، مضاف‌الیه و یا...قرار می‌گیرند؛ در این صورت، شاخص محسوب نمی‌شوند. مثال:

- استاد معین، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است. شاخص
- ایشان، استادِ زبان و ادبیات فارسی بودند. هسته گروه اسمی
- کتابِ استاد، دربردارنده مطالب مفیدی است. مضاف‌الیه

اکنون واژه‌های زیر را یک بار به عنوان «شاخص» و بار دیگر به عنوان «هسته» گروه اسمی در جمله به کاربرید.

سرهنگ: **سرهنگ سعیدی در همایش دیروز سخنرانی کرد(شاخص) - او سرهنگِ ارتش است.(هسته)**

سیّد: **سیدمرتضی هاشمی هم کلاسی ما بود. (شاخص) - سیّدِ بزرگوار! شعر زیبایی سروده‌اید!(هسته)**

قلمرو ادبی

۱-متن درس را از نظر نوع ادبی بررسی کنید.

این درس در حوزه ادبیات پایداری است.زیرا نویسندهٔ مقاومت مردم را در برابر تجاوز بیگانگان به تصویر کشیده است.

۲-برای هریک از آرایه های زیر، نمونه ای از بند هشتم درس (مردم با سنگ پاره)... انتخاب کنید و بنویسید.

آرایه ادبی	نمونه
تشبیه	اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان‌زده، زمین را پوشانده بود.
کنایه	سینه‌ها را سپر گلوله های آتشین ساختند.(سینه سپر کردن: کنایه از مقاومت و ایستادگی)
تشخیص	گنجه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید.

t.me/DaneshSad

۳–در عبارت زیر، بهره گیری از کدام آرایه‌های ادبی بر زیبایی سخن افزوده است؟

در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر،رزم پسر.

جناس: رزم، بزم مراعات نظیر: پدر، پسر واج‌آرایی: تکرار صامت های «ر» ، «ز» تضاد: رزم - بزم

قلمرو فکری

۱–چه عاملی عباس میرزا را برای تحقق آرمان های ملّی، استوارتر و امیدوارتر می کرد؟

مشاهدهٔ صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، شاهزادهٔ جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملّی‌اش استوار و امیدوار می‌کرد.

۲–درعبارت زیر، مقصود نویسنده از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

« مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره های باز و نورگیر گریزان هستند.»

سنت‌های کهنه و قدیمی و جمود فکری اندیشه ها و افکار نو

۳– با توجه به بیت زیر، شخصیت « عباس میرزا» را تحلیل نمایید.

چون شیر به خود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش نظامی

جایگاه برجستهٔ او در تاریخ معاصر، نه به دلیل شاهزادگی بلکه به سبب ویژگی‌هایی همچون وطن‌دوستی، غیرت ملی و تلاش برای حفظ عزت ایران است؛ ویژگی‌هایی که با اجرای اصلاحات مهم در حوزه‌های نظامی و فرهنگی، آن‌ها را به‌روشنی نشان داد.

روان خوانی: تا غزل بعد

معنی دو بیت درس:

آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم

قلمرو ادبی: سنگ و شیشه: تضاد/ از شیشه نبودن کنایه از ضعیف نبودن/ سنگ و رنگ: جناس / سنگ: استعاره از دشمن / آبی: نماد پاکی و سرزندگی

قلمرو فکری: سرزنده و شاداب تر از آن هستیم که در غم و غصه بمیریم و آنقدر ضعیف و ناتوان نیستیم که با ظلم شما شکسته شویم. (*مفهوم: تاب آوری و مقاومت*)

فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد در غیرت ما نیست که در تنگ بمیریم

قلمرو ادبی: ای روح جنون: تشخیص / در ننگ مردن: کنایه از مرگ بی ارزش و بی هدف

قلمرو فکری: ای روح دیوانه و سرکش! تا خواندن غزل بعد به ما فرصت بده؛ زیرا در مرام و مروّت ما نیست که در ظلم و ستم، ضعیف و ناتوان شده بمیریم. (*مفهوم: آزادگی و عزت داشتن*)

درک و دریافت (روان خوانی: تا غزل بعد)

۱–متن «آغازگری تنها» و «تا غزل بعد» را از نظر زاویه دید و شخصیت های اصلی مقایسه نمایید.

در درس «آغازگری تنها» زاویه دید سوم شخص یا دانای کل است که رشادت‌های عباس‌میرزا را روایت می‌کند اما در درس«تا غزل بعد»،روای اول شخص است که خود در حوادث حاضر و ناظر بوده و آنها را نقل کرده است

۲–در این متن، از چه راهکارهایی در رویارویی با دشواری های اسارت بهره گرفته شده است؟

برگزاری مسابقات ورزشی، خواندن قران ، اجرای نمایش

t.me/DaneshSad

درس ششم: پرورده عشق

چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی[1] آسمان گیر

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: رایت: بیرق، پرچم، درفش / جهانگیر: فتح کنندهٔ دنیا، گیرنده عالَم

نکات دستوری: چون: (مصراع اول): حرف ربط وابسته‌ساز / رایت: نهاد / عشق: مضاف‌الیه / آن: صفت مضاف‌الیه / جهانگیر: مضاف‌الیه / شد: فعل اسنادی / چون: (مصراع دوم): حرف اضافه / مه (ماه): متمم / لیلی: مضاف‌الیه / آسمان گیر : مسند / (از نظر ساخت، دو واژه جهانگیر و آسمان گیر، صفت فاعلی مرخم هستند.)

قلمرو ادبی: رایت عشق: اضافه تشبیهی / چون، چون: جناس همسان (تام) / شد چون مه لیلی: تشبیه / مه: استعاره از صورت و جمال لیلی / آسمان گیر: کنایه از مشهور و معروف / لیلی: ایهام تناسب ← ۱- نام محبوب مجنون ۲- به معنای «شب» با آسمان، تناسب دارد.

قلمرو فکری: وقتی شهرت عشقِ مجنون، مانند زیباییِ لیلی در جهان پیچید.

(مفهوم: شهرت عشق لیلی و مجنون -پنهان کردنی عشق ممکن نیست.)

هر روز خَنیده نام ترگشت در شیفتگی تمام ترگشت

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: خنیده: مشهور، معروف، نامدار؛ خنیده نام‌تر گشتن: مشهورتر شدن، پرآوازه‌تر گردیدن. / شیفتگی: عاشقی

نکات دستوری: [او (مجنون): نهاد محذوف] / هرروز: قید / خَنیده‌نام‌تر: مسند / گشت: فعل اسنادی / در: حرف اضافه / شیفتگی: متمم / تمام‌تر: مسند / گشت: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت «ر» / هر — در: جناس / خنیده‌نام‌تر گشتن: کنایه از مشهور شدن / در شیفتگی تمام تر گشت: به کمال و اوج عشق رسیدن

قلمرو فکری: مجنون هر روز معروف‌تر می شد و عشق او نسبت به لیلی افزایش می یافت.

(مفهوم: به کمال رسیدن در عشق)

---

[1]. جالب است بدانید:

اوّلین اثری که در آن نامی از داستان «لیلی و مجنون» به میان آمده‌است،کتاب «الشعر و الشعرا» نوشتهٔ ابن قتیبهٔ دینوری (متوفی۲۷۶ق) اســت. ابن قتیبه ضمن معرفی شعرای عرب، دربارهٔ مجنون می‌نویسد:«هو قیس بن معاذ و یقال قیس بن الملوّح». (الشعر و الشعرا، ص۵۶۳) اثر دیگری که از داستان لیلی و مجنون یاد کرده‌است، کتاب‌الاغانی ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ق) است که جزئیّات خاصّی از داستان لیلی و مجنون را نقل می‌کند. به‌گونه‌ای که این کتاب را می‌توان مهم‌ترین منبع داستان لیلی و مجنون شمرد. همچنین در این ارتباط می توان از کتبی چون:«الزهره» نوشتهٔ محمد بن داوود ظاهری (متوفی ۲۹۷ق)، «مصارع العشاق» نوشتهٔ ابن سراج (متوفی ۴۱۸ق) و «تزیین الاسواق به تفصیل أشواق العشاق» نوشتهٔ داوود انطاکی نام برد که حاوی اطلاعاتی از مجنون هستند. با توجه به منابع ذکر شده، می‌توان دریافت که هر چند در مورد زمان دقیق حیات لیلی و مجنون اختلاف نظر وجود دارد امّا داستان عشق لیلی و مجنون دارای اصالت تاریخی است با این توضیح که به مرور زمان، رویدادها و حوادث زیادی توسط شاعران و افسانه‌سرایان بر داستان این عشق نافرجام افزوده شده تا بر جذابیت آن افزوده شود.

(«یافته های ادبی» تالیف نصراله احمدی مهر و زینب بیات، به نقل از مقالهٔ «ریشه‌یابی داستان لیلی و مجنون» نوشته مهدی ستودیان.)

t.me/DaneshSad

برداشته دل ز کار او بخت درماند پدر به کار او سخت

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: دل برداشته است: فعل مرکب/ ز: حرف اضافه/ کار: متمم/ او: مضاف‌الیه/ بخت: نهاد/ درماند: ماضی ساده/ پدر: نهاد/ به: حرف اضافه/ کار: متمم/ او: مضاف‌الیه/ سخت: قید

قلمرو ادبی: برداشته دل ز کار او بخت: تشخیص و نیز کنایه از ناامید شدن / بخت، سخت: جناس ناهمسان./ کار: مجاز از عشق

قلمرو فکری: بخت و اقبال از مجنون ناامید شد (شانس و اقبال از مجنون روی برگردانید) و پدرش در حلّ مشکل او، بسیار ناتوان و ناامید شده بود. (مفهوم: ناامیدی از درمان عشق مجنون)

خویشان همه در نیاز با او هریک شده چاره‌ساز با او

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: خویشان: جمع خویش، اقوام

نکات دستوری: خویشان: نهاد/ همه: بدل یا قید (طبق امتحان نهایی خ۱۴۰۳)/ در نیاز با او: گروه متممی در نقش مسند / در پایان مصراع اول فعل «بودند» به قرینه معنایی حذف شده است./ هر: صفت مبهم/ یک: نهاد/ شده [بودند] : ماضی بعید، فعل کمکی به قرینه معنایی حذف شده است/ چاره‌ساز: مسند/ با: حرف اضافه/ او: متمم

قلمرو ادبی: در نیاز بودن: کنایه از همراهی و همدلی/ چاره‌ساز شدن: کنایه از تلاش برای حل مشکل/ واج‌آرایی: تکرار مصوت «آ»

قلمرو فکری: اقوام و خویشاوندان، همه، درکنار پدر مجنون بودند و هریک برای حلّ مشکل او، راه چاره‌ای پیشنهاد می داد. (مفهوم: همفکری و همدلی برای حل مشکل)

بیچارگی ورا چو دیدند در چاره‌گری زبان کشیدند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: بیچارگی: درماندگی / چاره‌گری: تدبیر، مصلحت اندیشی

نکات دستوری: بیچارگی: مفعول/ او: مضاف‌الیه/ چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ دیدند: ماضی ساده/ در: حرف اضافه/ چاره‌گری: متمم/ زبان کشیدند: فعل مرکب

قلمرو ادبی: زبان کشیدن: سخن گفتن / واج‌آرایی « چ»/

قلمرو فکری: وقتی درماندگیِ پدر مجنون را مشاهده کردند، برای چاره‌جویی به گفتگو پرداختند.

(مفهوم: دلسوزی و همراهی برای حل مشکل)

گفتند به اتفاق یک سر کز کعبه گشاده گردد این در

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: یک سر: همه، سراسر

نکات دستوری: گفتند: ماضی ساده/ به اتفاق: قید/ یک سر: قید/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ از: حرف اضافه/ کعبه: متمم/ گشاده: مسند/گردد (می گردد): فعل اسنادی/ این: صفت شمارشی/ در: نهاد

قلمرو ادبی: گشاده گردد این در: کنایه از مشکل حل شدن/ سر- در : جناس/ واج‌آرایی « د»

قلمرو فکری: خویشاوندان همگی گفتند که این مشکل فقط با زیارت خانهٔ خدا رفع می‌شود.

(مفهوم: حلال همه مشکلات، خداوند است.)

t.me/DaneshSad

حاجت که جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: جمله: همه، سراسر

نکات دستوری: حاجت‌گه: مسند/ جمله (همه): صفت مضاف الیه/ جهان: مضاف‌الیه/ او: نهاد/ است: فعل اسنادی/ محراب: مسند/ زمین: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ آسمان: معطوف به مضاف‌الیه/ او: نهاد/ است: فعل اسنادی/ آسمان: دو تلفظی

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از مردم جهان / زمین و آسمان: مجاز از همهٔ موجودات / واج‌آرایی«ج» در مصراع اول

قلمرو فکری: خانهٔ خدا، محلّ برآورده شدن نیاز همهٔ مردم جهان و عبادتگاه زمینیان و آسمانیان است.

(مفهوم: کعبه، محل برآوردن حاجات و نیایشگاهی مقدس است.)

چون موسم حج رسید برخاست اشتر طلبید و محمل آراست

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: موسم: زمان، هنگام / محمل: کجاوه که بر شتر بندند، مهد

نکات دستوری: چون: حرف ربط وابسته‌ساز/ موسم: نهاد/ حج: مضاف‌الیه/ رسید (فرارسید): ماضی ساده/ برخاست: ماضی ساده/ اشتر: مفعول/ طلبید: ماضی ساده/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ محمل: مفعول/ آراست: ماضی ساده

قلمرو ادبی: محمل آراست: کنایه از آماده شدن/ حج، اشتر و محمل: مراعات نظیر/ اشتر طلبیدن: کنایه از آماده شدن برای سفر / محمل آراستن: کنایه از آماده شدن برای سفر/ واج‌آرایی: تکرار صامت «س»

قلمرو فکری: وقتی زمان حج فرا رسید، پدر مجنون برخاست و شتری آماده کرد و کجاوه‌ای بر روی آن نهاد.

فرزند عزیز را به صد جهد بنشاند چو ماه در یکی مهد

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: صد: نماد کثرت/ جهد: کوشش، تلاش، سعی

نکات دستوری: فرزند: مفعول/ عزیز: صفت/ به: حرف اضافه/ صد: صفت شمارشی/ جهد: متمم/ بنشاند: مضارع التزامی/ چو: حرف اضافه/ ماه: متمم/ در: حرف اضافه/ یکی: صفت شمارشی/ مهد: متمم

قلمرو ادبی: تشبیه:«فرزند عزیز را چو ماه». / مهد، جهد: جناس

قلمرو فکری: پدرِ مجنون، با تلاش فراوان فرزند عزیزش را که مثل ماه زیبا بود، در کجاوه نشاند.

آمد سوی کعبه سینه پرجوش چون کعبه نهاد حلقه بر گوش

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: پرجوش: نگران و مضطرب

نکات دستوری: آمد: ماضی ساده/ سوی: حرف اضافه/ کعبه: متمم/ سینه پرجوش: قید/ چون (مانند): حرف اضافه/ کعبه: متمم/ حلقه بر گوش نهاد: فعل مرکب

قلمرو ادبی: سینه: مجاز از دل/ سینه پُرجوش بودن: کنایه از بی قراری فراوان/ چون کعبه نهاد حلقه در گوش: تشبیه و تشخیص / حلقه بر گوش نهادن: کنایه از مطیع بودن، بندگی کردن (درِ کعبه، حلقه‌ای دارد و شاعر در دنیای خیال خود، کعبه را مانند غلامی می‌داند که حلقه بر گوش دارد به نشانه بندگی و تسلیم بی چون و چرا در برابر اراده پروردگار خود.)

قلمرو فکری: پدر مجنون با دلی پر از درد به سوی خانهٔ خدا آمد و به خدا متوسل شد.

(مفهوم بیت: توسل خالصانه و خاضعانه به خانه خدا)

t.me/DaneshSad

گفت ای پسر این نه جای بازی است بشتاب که جای چاره سازی است

قلمرو زبانی: نکات دستوری: [نهاد محذوف: پدر مجنون] گفت: ماضی ساده/ ادامه بیت، مفعول است برای فعل «گفت»/ ای: نشانه ندا/ پسر: منادا/ بعد منادا، فعل به قرینه معنایی حذف شده است./ این: نهاد/ نه: قید نفی/ جای: مسند/ بازی: مضاف‌الیه/ نه..است (نیست): فعل اسنادی/ بشتاب: فعل امر/که: حرف ربط وابسته‌ساز/ جای: مسند/ چاره‌سازی: مضاف‌الیه/ است: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: بازی: کنایه از تفریح و سرگرمی/ واژه‌آرایی: تکرار واژه «جا»

قلمرو فکری: پدر به پسر گفت: ای پسر! اینجا جای بازی و تفریح نیست. عجله کن که جای درمان و حل مشکل این‌جاست. (مفهوم: کعبه، محل برآوردن حاجات و رفع مشکلات است)

گو یارب از این گزاف کاری توفیق دهم به رستگاری

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: گزاف کاری: زیاده روی، بیهوده کاری/ گو: بگو / توفیق: کسی را در کاری یاری کردن.

نکات دستوری: گو (بگو) : فعل امر/ ادامه بیت، مفعول است برای فعل «بگو»/ یا: نشانه ندا/ رب: منادا/ بعد منادا، فعل به قرینه معنایی حذف شده است/ از: حرف اضافه/ این: صفت شمارشی/ گزاف‌کاری: متمم/ توفیق: مفعول/ دهَم: ← ده (فعل امر) + «م» (متمم) / به: حرف اضافه/ رستگاری: متمم

قلمرو ادبی: گزاف‌کاری: کنایه از عشق/ رب، توفیق، رستگاری: مراعات نظیر

قلمرو فکری: بگو خدایا! به من توفیق بده که از این کار بیهوده (عاشق لیلی بودن) نجات یابم.

(مفهوم: بیهوده و مُضر دانستن عشق از جانب پدر- شرط حل شدن مشکلات انسان، توفیق الهی است.)

دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: دریاب: کمکم کن، به کار من رسیدگی کن

نکات دستوری: دریاب: فعل امر/ نهاد (تو= خدا) و مفعول (من) به قرینه معنایی حذف شده‌اند./ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ مبتلا: مسند/ عشق: مضاف‌الیه/ «م» در «عشقم» (مصراع اول) مخفف فعل اسنادی است. (مبتلای عشق هستم)/ آزاد: مسند/ کن: فعل اسنادی/ از: حرف اضافه/ بلا: متمم/ عشق: مضاف‌الیه/ «م» در «عشقم» (مصراع دوم) مفعولی است.

✓ترتیب جملات:

[تو] [من را] دریاب که مبتلای عشق هستم. [تو] از بلای عشق من را آزاد کن.

قلمرو ادبی: بلای عشق: اضافه تشبیهی/ واژه‌آرایی: تکرار «عشق»

قلمرو فکری: بگو خدایا! گرفتار عشق هستم، با عنایت و لطف خود من را از این بلا رها کن.

(مفهوم: نگاه متفاوت پدر به عشق – بلا و بیماری دانستن عشق از جانب پدر مجنون)

مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست پس بخندید

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: حدیث: سخن

نکات دستوری: مجنون: نهاد/ چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ حدیث: مفعول/ عشق: مضاف‌الیه/ بشنید: ماضی ساده/ اول: قید/ بگریست: ماضی ساده/ پس: قید/ بخندید: ماضی ساده

قلمرو ادبی: بگریست، بخندید: تضاد

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: مجنون وقتی سخن از عشق را شنید اول گریه کرد و بعد خندید...

(مفهوم : بی قراری و بی‌تابی عاشق در برابر عشق)

از جای چو مار حلقه برجست در حلقهٔ زلف کعبه زد دست

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: حلقه: حلقه زده/ برجَست: پرید

نکات دستوری: از: حرف اضافه/جای: متمم/ چو: حرف اضافه/ مار: متمم/ حلقه [زده]: صفت/ برجست: فعل پیشوندی/ در: حرف اضافه/ حلقه: متمم/ زلف: مضاف‌الیه/ کعبه: مضاف‌الیه/دست زد : فعل مرکب

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشبیه/ زلف کعبه: اضافه استعاری – تشخیص/ دست در حلقه زدن: متوسل شدن/ حلقه– حلقه: جناس همسان

قلمرو فکری: مجنون مثل مار حلقه‌زده که از جای خود می جهد، به سرعت برخاست و به حلقهٔ درِکعبه متوسل شد.

می گفت گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: بَر:آغوش

نکات دستوری: می گفت: ماضی استمراری/ گرفته حلقه در بر: قید حالت/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ امروز: قید/ من: نهاد/ چو حلقه بر در: گروه متممی در نقش مسند← (چو: حرف اضافه، حلقه: متمم، بر: حرف اضافه، در: متمم) / «م» در «منم»: مخفف فعل اسنادی (هستم.)

✓ترتیب جملات:

[مجنون] حلقه در برگرفته می گفت که امروز من چو حلقه بر در هستم.

قلمرو ادبی: بر (آغوش)، بر (حرف اضافه): جناس همسان / منم چو حلقه: تشبیه/ در(حرف اضافه) – در (اسم): جناس همسان / حلقه در برگرفتن: کنایه از متوسل شدن / بیت دو قافیه دارد که در اصطلاح ادبی به آن «ذو قافیتین» گفته می‌شود. / بَر، دَر: جناس

قلمرو فکری: مجنون در حالی که حلقه در خانه خدا را در آغوش گرفته بود، می گفت: «امروز من مانند این حلقه، به تو متوسل شده‌ام». *(مفهوم دو بیت: توسل خالصانه و ملتمسانه عاشق به درگاه خدا)*

گویند ز عشق کن جدایی این نیست طریق آشنایی

قلمرو زبانی: نکات دستوری: گویند (می گویند): مضارع اخباری/ جمله «ز عشق کن جدایی» مفعول است برای فعل «گویند»/ ز: حرف اضافه/ عشق: متمم/ کن: فعل امر/ جدایی: مفعول/ این: نهاد/ نیست: فعل اسنادی/ طریق: مسند/ آشنایی: مضاف‌الیه/ مرجع ضمیر «این»: جدا شدن از یار

قلمرو ادبی: عشق، جدایی، آشنایی: مراعات نظیر/ آشنایی: مجاز از عشق و دوستی

قلمرو فکری: خدایا، به من می گویند که؛ از عشق دوری کن! اما این راه و رسم عاشقی نیست.

(مفهوم: وفاداری عاشق به معشوق – بی‌توجهی به سرزنش دیگران)

پرورده عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشتم

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: پرورد: پرورش یافته/ سرشت: فطرت، آفرینش ، طبع

t.me/DaneshSad

نکات دستوری: پرورده: مسند/ عشق: مضاف‌الیه/ شد: فعل اسنادی/ سرشت: نهاد/ «م» در «سرشتم»: مضاف‌الیه/ جز عشق: گروه متممی در نقش مسند/ مباد: فعل دعایی که اسنادی است./ سرنوشت: نهاد/« م» در «سرنوشتم»: مضاف‌الیه

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشخیص/ پرورده عشق: اضافه استعاری

قلمرو فکری: عشق، ذات و سرشت مرا پرورش داده است و امیدوارم سرنوشتم جز در مسیر عشق و عاشقی نباشد.

(مفهوم: ذاتی و ازلی بودن عشق - عاشق بدون عشق زندگی ندارد.- شرط عاشقی وفاداری است.)

یارب به خدایی خدایت وانگه به کمال پادشایت

قلمرو زبانی: نکات دستوری: یا: نشانه ندا/ رب: منادا/ بعد از منادا، فعل به قرینه معنایی حذف شده است./ به: حرف اضافه/ خدایی: متمم/ خدایی: مضاف‌الیه/ ت: مضاف‌الیه/ در پایان جمله فعل «قسم می‌دهم» به قرینه معنایی حذف شده است./ وانگه: قید/ به: حرف اضافه/ کمال: متمم/ پادشایی: مضاف‌الیه/ ت: مضاف‌الیه / فعل «قسم می‌دهم» در آخر جمله به قرینه معنایی حذف شده است.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار مصوت «آ»

قلمرو فکری: خدایا، تو را به خداوندی‌ات و به عظمت و بزرگی‌ات قسم می‌دهم... (این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.) *(مفهوم: ایمان به قدرت مطلق خداوند)*

کز عشق به غایتی رسانم کو ماند اگر چه من نمانم

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: غایت: پایان، فرجام، نهایت

نکات دستوری: که: حرف ربط وابسته‌ساز/ از: حرف اضافه/ عشق: متمم/ به: حرف اضافه/ غایتی: متمم/ رسان: فعل امر/ «م» در «رسانم»: مفعول/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ او: نهاد/ مانَد (بمانَد): مضارع التزامی/ اگر چه: حرف ربط وابسته‌ساز/ من: نهاد/ نمانم: مضارع التزامی

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت «ن»

قلمرو فکری: مرا در عشق به مرحله‌ای برسان که اگرچه من زنده نباشم ولی عشق او باقی بماند.

(مفهوم: ایثار و از خودگذشتگی عاشق در راه عشق- جاودانگی عشق)

گرچه ز شراب عشق مستم عاشق‌تر ازین کنم که هستم

قلمرو زبانی: نکات دستوری: گرچه: حرف ربط وابسته‌ساز/ ز: حرف اضافه/ شراب: متمم/ عشق: مضاف‌الیه/ مست: مسند/ «م» در مستم: مخفف فعل اسنادی/ عاشق‌تر: مسند/ از: حرف اضافه/ این: متمم/ کن: فعل امر / «م» در «کنم»: مفعول (من را عاشق‌تر کن)/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ هستم: فعل اسنادی/ در جمله پایانی، مسند به قرینه لفظی حذف شده است. (عاشق هستم).

✓ترتیب جملات:

گرچه [من : نهاد محذوف] ز شراب عشق مست هستم. [تو (خدا): نهاد محذوف] عاشق‌تر از این کنم که [عاشق] هستم.

قلمرو ادبی: شراب عشق: اضافه تشبیهی / مستم، هستم: جناس/ از عشق مست بودن: کنایه از شدت عشق

قلمرو فکری: خدایا هر چند وجودم از عشق سرشار است، امّا از این هم عاشق‌تر و سرمست‌تر کن.

(مفهوم بیت: طلب عشق بیشتر، پایداری در عشق)

t.me/DaneshSad

از عمر من آنچه هست بر جای بستان و به عمر لیلی افزای

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: بستان: بگیر / افزای: اضافه کن.

نکات دستوری: آنچه: نهاد / از: حرف اضافه / عمر: متمم / من: مضاف‌الیه / برجای (باقی): مسند / بستان: فعل امر / مفعول فعل «بستان» به قرینه لفظی حذف شده است / و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز / به: حرف اضافه / عمر: متمم / لیلی: مضاف‌الیه / افزای: فعل امر

✓ترتیب جملات:

آنچه از عمر من برجای هست [تو: نهاد محذوف] [آن عمر را: مفعول محذوف] بستان و [تو: نهاد محذوف] [آن عمر را: مفعول محذوف] به عمر لیلی افزای.

قلمرو ادبی: بستان، افزای: تضاد / بر جای بودن: کنایه از باقی ماندن / واج‌آرایی «آ»

قلمرو فکری: خدایا هر چه از عمر من باقی مانده، بگیر و به عمر لیلی اضافه کن.

(مفهوم: ایثار و از خودگذشتگی عاشق برای معشوق، فنا شدن در راه عشق)

می‌داشت پدر به سوی او گوش کاین قصه شنید گشت خاموش

قلمرو زبانی: نکات دستوری: گوش می‌داشت: فعل مرکب / پدر: نهاد / به سو: حرف اضافه / او: متمم / که: حرف ربط وابسته‌ساز / این: صفت اشاره / قصه: مفعول / شنید: ماضی ساده / گشت: فعل اسنادی / خاموش: مسند

قلمرو ادبی: سوی کسی گوش داشتن: کنایه از شنیدن / قصه: مجاز از سخنان یا مناجات مجنون /خاموش گشتن: کنایه از ساکت شدن / واج‌آرایی «ش».

قلمرو فکری: پدر به سخنان مجنون گوش می‌داد، وقتی راز و نیاز عاشقانه او را شنید، ساکت شد و سخنی نگفت.

دانست که دل اسیر دارد دردی نه دوا پذیر دارد

قلمرو زبانی: نکات دستوری: دانست: ماضی ساده / ادامه بیت مفعول است برای فعل « دانست». / که: حرف ربط وابسته‌ساز / دل: مفعول / اسیر (اسیرشده): صفت / دارد: فعل / دردی: مفعول / نه‌دوا پذیر(درمان ناپذیر): صفت / دارد: فعل

✓ *توضیح: در مورد نقش «اسیر» اختلاف نظر است؛ برخی از همکاران، «دل» را مفعول و «اسیر» را مسند دانسته‌اند.*

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت «د» / دل اسیر دارد: کنایه از عاشق بودن / درد: استعاره از عشق

قلمرو فکری: فهمید که مجنون سخت گرفتار عشق است و درد او درمان‌ناپذیر است.

(مفهوم دو بیت: درمان ناپذیر بودن عشق – ناامیدی پدر از درمان مجنون)

کارگاه متن پژوهشی درس ششم

قلمرو زبانی

۱–معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

جهد بر توست و بر خدا توفیق زانکه توفیق و جهد هست رفیق سنایی

تلاش، کوشش یاری و مدد الهی

t.me/DaneshSad

خنیده بـه گیتی به مهـر و وفا ز اهریمنی دور و دور از جفـا فردوسی

مشهور، معروف

۲- سال گذشته خواندیم که در شیوهٔ بلاغی، جای اجزای کلام در جمله، تغییر می‌کند، اما در متن آموزشی، مطابق با شیوهٔ عادی و نوشتار معیار، نهاد در آغاز جمله و فعل در پایان آن قرار می گیرد.

اکنون اجزای بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتّب کنید.

گفتنـد بـه اتّفـاق یک سـر کـز کعبه گشـاده گـردد این در

به اتفاق، یک‌سر گفتند که این در از کعبه گشاده گردد.

۳-در بیت های زیر، نقش « ـَم» را بررسی کنید.

الف) دریـاب کـه مبتـلای عشـقم آزاد کـن از بـلای عشـقم

مخفف فعل اسنادی (هستم) مفعول (من را آزاد کن)

ب) پـروردهٔ عشـق شـد سرشـتم جـز عشـق مبـاد سرنوشـتم

مضاف‌الیه (سرشتِ من) مضاف‌الیه (سرنوشتِ من)

قلمرو فکری

۱-شاعران، در سرودن منظومه‌های داستانی، غالبا از قالب«مثنوی»بهره می‌گیرند؛ مهم‌ترین دلیل آن را بنویسید.

چون در قالب «مثنوی»، هر بیت قافیه جداگانه دارد و شاعر هرگز با محدودیت قافیه مواجه نمی‌شود.

۲-هریک از بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه های ادبی بررسی کنید.

چـون رایت عشـق آن جهانگیر شـد چون مه لیلی آسـمان گیر

رایت عشق: اضافه تشبیهی / چون، چون: جناس همسان (تام) / شد چون مه لیلی: تشبیه / مه: استعاره از صورت و جمال لیلی / آسمان گیر: کنایه از مشهور و معروف / لیلی: ایهام تناسب

برداشـته دل ز کار او، بخـت درمانـد پـدر بـه کار او سـخت

برداشته دل ز کار او بخت: تشخیص و نیز کنایه از ناامید شدن / بخت، سخت: جناس ناهمسان.

۳-در بیت زیر، شاعر چگونه از تشبیه برای خلق کنایه بهره گرفته است؟

آمد سـوی کعبه، سـینه پرجوش چـون کعبه نهاد حلقه در گوش

«حلقه به گوش داشتن» کنایه از اظهار بندگی و فرمانبرداری است. شاعر در این بیت، مجنون را به کعبه تشبیه کرده و بیان می‌کند که همان‌گونه که خانهٔ کعبه حلقه دارد، مجنون نیز حلقه بندگی در گوش نهاده است تا با فروتنی و تسلیم، حاجت خود را از خداوند بخواهد.

(«حلقه به گوش» وجه‌شبه دوگانه است: در ارتباط با کعبه، حلقهٔ در، مورد نظر است و در ارتباط با مجنون کنایه از اظهار بندگی است.)

قلمرو فکری

۱-معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

حاجت گـه جمله جهان اوسـت محراب زمین و آسمان اوست

خانهٔ خدا، محلّ برآورده شدن نیاز همهٔ مردم جهان و قبله‌گاه زمینیان و آسمانیان است.

۲-در بیت های هفدهم و بیستم، کدام ویژگی های «مجنون» بارز است؟

بیت هفدهم: وفاداری به عشق به معشوق و بی اعتنایی به سرزنش دیگران

t.me/DaneshSad

بیت بیستم: ایثار و از خودگذشتگی در راه عشق

۳-بر مبنای درس و با توجه به بیت های زیر، تحلیلی از سیر فکری پدر مجنون ارائه دهید.

عشق بازی، کار بیکاران بود　　عاقلش با کار بیکاران چه کار؟　　نعمت الله ولی

از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق　　روز اول، رنگ این ویرانه،ویران ریختند　　بیدل

پدر مجنون ابتدا عشق را کاری عبث و بیهوده می پنداشت و در پی درمان فرزند بود. اما وقتی نیرو و قدرت عشق را دید که چگونه وجود مجنون را تسخیر کرده، دریافت که این درد، درمان پذیر نیست .

٤-مفهوم بیت زیر را با نگرش خویشان مجنون و چاره سازی آنها مقایسه کنید.

یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش　　بگذار که دل حل بکند مسئله ها را　　محمدعلی بهمنی

خویشاوندان مجنون بی خبر از ماهیت عشق سعی داشتند با تدبیر و چاره اندیشی مشکل عاشق شدن مجنون را حل کنند اما شاعر این بیت معتقد است که عقل و عشق دو مسیر جداگانه اند و تنها دل است که از حال و هوای عشق آگاه است و می تواند مشکل را حل کند.

گنج حکمت: مردان واقعی

یکی از کوه لکام به زیارت «سری سقطی» آمد. سلام کرد و گفت: فلان پیر از کوه لکام تو را سلام گفت.سری گفت: وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنانکه یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.
تذکره الاولیا -عطار

قلمرو زبانی: لکام: کوهی در سرزمین شام / پیر: مرشد / بس کاری نباشد: کار مهمی نیست. ابوالحسن سَرِیّ بن المغَلّسی السَقَطی (وفات ۲۱۳قمری) معروف به سری سقطی، عارف و صوفی قرن سوم قمری متولد بغداد بود و در ابتدا سقط فروشی (در اصطلاح بازاریان؛ بار سقط چیزهایی سخت چون قند و امثال آن باشد) می کرد.وی استاد و مرید اکثر عرفای بغداد و دائی جنید بغدادی و از شاگردان و مریدان معروف کرخی بود.

قلمرو فکری: مردی از کوه «لُکام» به دیدار «سَری سَقطی» آمد. سلام کرد و گفت: «فلان پیر که در کوه لُکام زندگی می کند، برایت سلام فرستاده» سَری گفت: «اینکه کسی در کوه و خلوت زندگی کند، کار دشواری نیست؛ مرد واقعی کسی است که در شلوغی بازار و میان مردم باشد، اما حتی لحظه‌ای از یاد خدا غافل نشود.»

درس هفتم: باران محبت

حق تعالی چون اصناف موجودات می آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام بر کار کرد. چون کار به خلقت آدم رسید، گفت «إنّی خالقٌ بشراً مِن طین» خانه آب و گل آدم من می سازم. جمعی را مُشتبه شد گفتند: «نه همه تو ساخته‌ای»؟ گفت: «اینجا اختصاصی دیگر هست که این را به خودی خود می سازم بی واسطه، که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد». پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل علیه السلام برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک جبرئیل را گفت: «ای جبرئیل چه می کنی»؟ گفت: «تو را

t.me/DaneshSad

به حضرت می برم که از تو خلیفتی می آفریند». خاک سوگند برداد به عزّت و ذوالجلالی حق مرا مبر که من طاقت قرب ندارم و تاب آن نیارم. من نهایت بُعد اختیار کردم که قرب را خطر بسیار است.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: اصناف: جمعِ صنف، انواع، گونه ها، گروه‌ها / وسایط: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مدد یا از طریق آن به مقصود می رسند. / مشتبه: اشتباه کننده، دچار اشتباه؛ مشتبه شدن: به اشتباه افتادن / تعبیه: قرار دادن، جاسازی کردن/ برکار کرد: استفاده کرد. / تعبیه خواهم کرد: آماده خواهم کرد./حضرت:آستانه، درگاه/ خلیفت: جانشین، خلیفه/ ذوالجلالی: صاحب بزرگی / قُرب: نزدیک شدن،هم جواری / بُعد: دوری

نکات دستوری:

س۱: وسایط گوناگون: مفعول / چون کار به خلقت....: کار: نهاد

س۲: خانه: مفعول/ آب و گل: مضاف‌الیه/ آدم: مضاف‌الیه/ جمعی را مشتبه شد:← (را: حرف اضافه در معنای «برای» ، جمعی: متمم، مشتبه شد: فعل)/ نه همه تو ساخته ای؟← (همه: مفعول، نه: قید نفی، تو: نهاد) / اینجا: قید/ است: غیر اسنادی

س۳: خودی: متمم/ خود: مضاف‌الیه/ گنج: مفعول/ تعبیه خواهم کرد: فعل/ جبرئیل را بفرمود: «را» حرف اضافه در معنای «به»

س۵: خلیفتی: مفعول/ می آفرینند: بیافریند (مضارع التزامی)/ خاک: نهاد/ سوگند برداد: فعل/ طاقت قرب: مفعول

س۶: نهایت بُعد: مفعول/ اختیار کردم : فعل مرکب / قرب را خطر: را نشانه فک اضافه (خطر قرب) / بسیار: مسند

قلمرو ادبی: «انی خالقٌ بَشَراً من طینٍ»: آرایه تضمین/ خانه آدم: استعاره از جسم/ گنج معرفت: تشبیه/ یک مشت: مقداری/ سوگند دادن خاک: تشخیص و استعاره / ندارم و نیارم: جناس

قلمرو فکری: خداوند متعال آن زمان که انواع موجودات را می‌آفرید، برای آفرینش هر یک، از وسیله‌های گوناگونی استفاده کرد. وقتی زمان آفرینش آدم رسید، گفت: «من بشری از گِل می آفرینم» جسم آدم را من می‌سازم؛ عده‌ای به اشتباه افتادند. گفتند:«مگر همه را تو نساخته ای»؟ خداوند فرمود:«خلقت آدم ویژگیِ خاصی دارد که باعث شده آن را بی‌هیچ واسطه‌ای بسازم». قصد دارم گنج معرفت و شناخت را در وجود او قرار بدهم. پس خداوند به جبرئیل دستور داد که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل رفت؛ خواست که یک مشت خاک از روی زمین بردارد. خاک گفت:«ای جبرئیل چه می کنی»؟ جبرئیل گفت:«تو را به نزد خدا می برم تا از تو جانشینی بیافریند». خاک جبرئیل را سوگند داد که به عظمت و بزرگواری خداوند، مرا نَبَر؛ زیرا، من طاقت نزدیکی به خداوند را ندارم. من نهایتِ دوری را برگزیده‌ام چون می‌دانم در نزدیکی به حق، خطراتِ بسیاری است.

جبرئیل چون ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت. گفت خداوندا، تو داناتری خاک تن درنمی‌دهد. میکائیل را بفرمود: «تو برو ؛» او برفت. همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود: «تو برو.» او برفت همچنین سوگند برداد؛ برگشت. حق تعالی عزرائیل را بفرمود برو اگر به طوع و رغبت نیاید به اکراه و اجبار برگیر و بیاور

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: رغبت: میل و اراده، خواست / طوع: فرمان برداری، اطاعت، فرمانبری

نکات دستوری:

س۱: خداوندا: منادا/ بعد از منادا فعل به قرینه معنایی حذف شده است./ تو داناتری ← تو: نهاد، دانا: مسند/ «ی»: مخفف

t.me/DaneshSad

فعل اسنادی / میکائیل را بفرمود: «را» حرف اضافه در معنی « به» .

س۲: «میکائیل را بفرمود.» و «عزرائیل را بفرمود». «را»: حرف اضافه (به)

قلمرو ادبی: تن دردادن: کنایه از پذیرفتن/ خاک تن در نمی دهد: تشخیص و استعاره

قلمرو فکری: جبرئیل وقتی ذکر سوگند را شنید به درگاه حق بازگشت و گفت:«خداوندا، تو داناتری و می‌دانی که چه روی داده است، خاک راضی نمی‌شود و قبول نمی کند که بیاید». خداوند به میکائیل دستور داد:«تو برو». میکائیل رفت و خاک او را نیز همان‌گونه سوگند داد. خداوند به اسرافیل دستور داد: تو برو. اسرافیل رفت؛ و خاک او را نیز همان‌گونه سوگند داد؛ اسرافیل بازگشت. خداوند بلندمرتبه به عزرائیل دستور داد:«تو برو؛ اگر خاک، با میل و ارادهٔ خود نمی‌آید،او را به‌زور و اجبار بگیر و بیاور»!

عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از روی جملهٔ زمین برگرفت. آن خاک را میان مکه و طائف فروکرد. عشق حالی دو اسبه می آمد.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: قبضه: یک مشت از هر چیزی / به قهر: به زور / جمله: همه / فروکردن: ریختن، نهادن

نکات دستوری: حالی: قید / دواسبه: قید

قلمرو ادبی: دو اسبه: کنایه از باشتاب / عشق حالی دو اسبه می‌آمد: تشخیص و استعاره

قلمرو فکری: عزرائیل آمد و با خشم یک مشت خاک از روی زمین برگرفت و آورد. آن خاک را بین مکه و طائف ریخت. در این زمان عشق باشتاب می‌آمد.

جملگی ملایکه را در آن حالت انگشت تعجب در دندان تحیّر بماند که آیا این چه سرّ است که خاک ذلیل را به حضرت عزّت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذّلت و خواری، با حضرت عزّت و کبریایی، چندین ناز می‌کند و با این همه، حضرت غنا دیگری را به جای او نخواند و این سرّ با دیگری در میان ننهاد.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: جملگی: همه/ اعزاز: بزرگداشت، گرامی‌داشت/ مذلت: فرومایگی، خواری، مقابل عزت / حضرت: درگاه، آستانه /کبریایی: منسوب به کبریا؛ حضرت کبریایی: خداوند تعالی / غنا: بی نیازی، توانگری

نکات دستوری:

س۱: جملگی (همه): صفت مبهم/ نوع «را» در عبارت: «جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشتِ تعجب..» فکّ اضافه است: انگشتِ تعجبِ ملایکه.../ آیا این چه سرّ است← (آیا: قید پرسش، این: نهاد، چه سر: مسند، است: فعل اسنادی)

س۳: در میان ننهد: فعل

قلمرو ادبی: انگشت در دندان ماندن: کنایه از متعجب شدن / حضرت: مجاز از خداوند / خاک ناز می‌کند: تشخیص و استعاره / مذلت، عزّت: تضاد /در میان نهادن: کنایه از مطرح کردن

قلمرو فکری: همهٔ فرشتگان درآن حالت، متحیّر و متعجّب شدند که این چه رازی است که خاکِ پَست را این‌گونه با احترام فرا می‌خوانند و خاک، در نهایت پَستی و خواری در برابر خداوند ناز می‌کند، و با وجود این، خداوندِ بی نیاز، دیگری را جایگزین آن نکرد و این راز با کسی در میان ننهاد.

الطاف الویّت و حکمت ربوبیّت به سرّ ملایکه فرو می گفت: «إنّی أعلم ما لا تعلمون». شما چه دانید ما را با این مشتی خاک چه کارها از ازل تا ابد